

بحث طرفدار در کلام اعلیحضرت

امیرفیض- حقوقدان

اعلیحضرت در مصاحبه اخیر با خانم الهه بقراط و همچنین در مصاحبه های سابق موضوع **طرفداران** خودشان را مطرح فرمودند که ماحصل فرمایشاتشان این است: **«کسانی که با آنچه من میگویم موافق نیستند پس طرفدار من نیستند»** و اخیراً هم آن افراد را متهم به کار **«غلط»** کرده اند که بسیاری از طرفداران نظام شکوهمند سلطنت مشروطه را رنجانده است.

رنجش ناموجه

غلط، در لغت و فلسفه به معنای خطاست و خطاب **غلط کردی** به شخص، به این معناست که تصور و گمان و خیال و یا عمل شخص نادرست و اشتباه است چنانکه گفته میشود **«غلط نوشتی و یا غلط نوشتی»** اساساً خطا و غلط از آن انسان است و عبارت **«انسان جایز الخطاست»** از همین باب است.

زعافل کی رو باشد سخنهاي خطاگفتن نزيد مرد دانا را خلاف ماجرا گفتن

غلط است آنکه گویند به دل ره است دل را دل من ز غصه خون شد دل او خبر ندارد

اسناد گویاست که در مواردی اصطلاح غلط کردی و مشابهات آن از سوی رضاشاه کبیر و شاهنشاه آریامهر از باب توجه دادن به نادرست بودن عمل و یا اظهارات بکار گرفته میشود است.

ولی در فرهنگ کوچه و بازار و بین عوام، تعبیر به نوعی دشنام ضعیف در ردیف انواع بی پایان دشنام ها قرار گرفته است.

آنچه که وجه تمایز و تشخیص **«تعلق غلط کردی»** به معنای خطا و اشتباه، با دشنام است قصد استعمال کننده این واژه است و اگر قصد، مشخص و معلوم نباشد، شخصیت استعمال کننده واژه مزبور و همچنین موضوع مورد گفتگو اگر خارج از مردم کوچه و بازار باشد نمیتوان **«غلط کردی»** را به دشنام تعبیر کرد و اصل استصحاب ایجاب میکند که به معنای لغوی آن رجوع گردد، یعنی جمله غلط کردی در سخنان اعلیحضرت متوجه این معناست که کسانی که تصور میکنند و یا خودشان را طرفدار ایشان میدانند خطا فکر میکنند و اشتباه مینمایند و درست آن این است که آنان نمیتوانند طرفدار ایشان شناخته شوند.

البته طبیعت انسان اینجوری است که وقتی انتظار محبت از کسی خاصه سروری را دارد و انتظارش برآورده نمیشود با یک احساس ظریف و حساسی روبرو میشود که همه چیز حتی نگاه عادی تعبیر به بی وفانی و بی مهری و در نهایت تحقیر و دشنام میشود و برعکس آنهم جاری و آشناست.

سلطنت طلبان به مناسبت آنکه از لطف و توجه مورد انتظارشان از اعلیحضرت سخت محروم هستند عبارت **«غلط کردند»** را به فال اهانت و تحقیر گرفته اند.

مولوی در این مورد بیتی دارد که گویانی مطلب را بیشتر میسازد:

چون بد آید هر چه آید بد شود یک بلا ده گردد و ده صد شود

ولی در مبارزه ما سلطنت طلبان **«نشاید شیر مردان را به رزخمی ز جارفتن»** مبارز خوب آن نیست که فقط خوب حمله میکند خوبتر آنست که حملات را تحمل میکند و خود رانمی بازد.

یکی از شعرا بیتی دارد که وصف الحال ایرانیانی است که تحمل لازم را در این مورد نشان نداده اند.

بلبلی کوستم خار تحمل نکند بهتر آن است که هرگز سخن گل نکند

انتظار محبت، وفاداری به افراد، حاتم بخشی، قدردانی و امثال آن از شاه زیاده خواهی است. حجم و کثرت متوقعین و دامنه نامحدود آن را بیت زیر پاسخ گفته است:

ز پادشاهان و فاجستن آن چنان باشد که میوه ها طلبیدن زسروتهی

خواست معقول از پادشاه ایفای رسالت سلطنت و احترام به قانون اساسی و متمم و وظایفی است که قانون اساسی انجام آنرا به متصدی سلطنت واگذار کرده است.

واما بعد - بحث طرفدار در کلام اعلیحضرت

طرفداری که همان جانبداری است، پایگاه حقوقی مدوئی ندارد یعنی نه عقد است و نه ایقاع، شاید بتوان گفت که یک واقعه حقوقی یکطرفه است.

واقعه حقوقی یکطرفه، بدین توصیف است که شخص، بمناسبتی که خود میداند، خود رابه الزام طرفداری از شخصی نزدیک میسازد بدون اینکه قید تعهد ردا داشته باشد یعنی هر زمان که خواست خود را از طرفداری رهامیسازد.

طرفدار، با منتفع از طرفداری نه قراردادی دارد و نه طرفداری ایجابی محسوب میشود، که هرگاه منتفع از طرفداری آنرا قبول کرد عقد لازم و یاجایز برقرار شود.

از آنچه عرض شد این دستاورد حقوقی حاصل است که چون طرفداری عقد نیست، حقی برای منتفع طرفداری حاصل نمیشود که منتفع، شرائطی برای ادامه طرفداری طرفدار قائل شود مانند آنچه اعلیحضرت میفرمایند که «طرفداران من کسانی هستند که هرچه من میگویم قبول کنند» چنین شرط ویدارخواستی یک نوع الزام است که با اصل آزادی طرفدار، در طرفداری همخوانی ندارد.

طرفدار بمناسبتی که مربوط به تشخیص و اراده خود اوست در مسیر طرفداری از شخص و یا موضوعی قرار میگیرد این عمل حقوقی هیچ ارتباطی و یا تعهدی برای منتفع از طرفداری بوجود نمیآورد و اصلا رابطه حقوقی بین طرفدار و منتفع از طرفداری، وجود ندارد **و چه بسا که منتفع طرفداری نداند که طرفدار او کیست و به چه مناسبتی طرفدار اوست باین تفصیل توقع و شرط گذاری منتفع از طرفداری درست و معقول نیست.**

علت و سبب طرفداری

در هر مسئله و رویداد اجتماعی خاصه حقوقی علت که از اسباب عمده اراده است نقش اساسی راعهده داراست و از طریق علت است که میتوان قضایا را بررسی و به نتیجه مطلوب رسید.

علت در طرفداری، در رابطه به نوع طرفداری مقید است. ذکر وسیع انواع آن بکار این بحث نمیآید، و تنها تقسیم آن به طرفداری شخصی و عقیدتی کار ساز این بحث است.

طرفداری شخصی به آن نوع از طرفداری گفته میشود که شخص بمناسبت هائی که در عمل و عملکرد شخص دیگری مشاهده میکند طرفدار او میشود مانند کسی که شجاع و یا بخشنده و یا مهربان است و یا ورزشکاران و رقصان و آوازه خوانان معروف، که طرفداران زیادی دارند.

در این موقعیت طرفداری، منتفع از طرفداری نمیداند که آن طرفداران چه کسانی هستند و اگر منتفع از طرفداری بگوید کسانی که طرفدار من هستند باید فلان باشند و یا نباشند این چنین درخواستی سوء استفاده از طرفداران بحساب میآید و بطور حتم از اسباب سلب آزادی طرفداران خواهد بود و معمولا تعبیر به خودخواهی و نخوت میگردد، و چنین حکمی برای طرفداران قابل خواندن و اجرا کردن نیست.

طرفداران عقیدتی که بیشتر در این بحث حضور دارند به کسانی گفته میشود که بمناسبت اشتراک عقیده چه سیاسی و یادینی رابطه طرفداری آنها با افراد جوش خورده است، در این مرحله، عامل و سبب طرفداری و به کلامی دیگر ملات اتصال طرفدار و منتفع از طرفداری، اشتراک عقیده سیاسی و یامذهبی است و شخص چه از نظرسیرت و یاصفات و یامختصات، نقشی در ایجاد رابطه طرفداری ندارد و این رابطه مادامی که خللی در ارکان آن از طرفین طرفداری بوجود نیاید به اعتبار خود باقی است هر چند که بین طرفدار و منتفع از طرفداری اختلافاتی بغیر از اختلاف عقیده مذهبی و یاسیاسی بوجود آید.

«اعتقاد یعنی قرار گرفتن امری در دل انسان است که بصورت یقین درآمده» که حکما گفته اند «اعتقاد، عقد دل و قلب است که در مغز نقش بسته است»

آنچه بطور حتم تردیدی را واجد نیست همان است که منتفع از طرفداری نمیتواند از طرفداران عقیدتی خود بخواهد که در اشتراک عقیده خود تجدید نظر نمایند زیرا این امر بمنزله گسیختن ارتباط طرفداری است که از حیثه اقتدار منتفع از طرفداری و همچنین طرفدار خارج است و در تطبیق مورد انتظار اعلیحضرت از طرفداران عقیدتی شان موجه نیست.

طرفداران «من»

بکارگرفتن عبارت «طرفداران من» عبارت ناهنجار و نامناسب است و بیشتر بوی تفاخر و منیت میدهد تا مطلب مطلوب.

توضیح اینکه: واژه من، هنگامیکه در کنار اسم و یاصفت فاعلی قرار گیرد، رساگر مالکیت است مانند اسب من و یا خانه من (اسم) و یا طرفداران و یادوستان من (صفت فاعلی). مالکیت حقی است که ناشی از یدتملک و اقتدار شخص بر مال و یا حق است که میتواند مورد معامله قرار گیرد. آیا طرفداری حقی است که بتواند مورد معامله خرید و فروش و اجاره منتفع از طرفداری قرار گیرد؟ مسلما خیر!

همانطور که استحضار دارید، وجه مشترک طرفداران و ملات اتصال و پیوستگی آنان عقیده است که مال و حق محسوب نمیشود و در واقع اقتداری است که افراد به آن جذب میشوند و یا از آن جدا میگردند.

در تمام مسالک و مذاهب و ادیان و احزاب سیاسی، افراد حق دارند که از اعتقاد خود رجوع کنند (بغیر از اسلام) لذا اینکه منتفع طرفداری بگوید «چون من از عقیده به قانون اساسی مشروطیت و حقانیت سلطنت عدول کرده ام پس طرفداران من هم باید به بی وفانی و خلف وعده من به قانون اساسی تاسی کنند» در هیچ دین و مذهب و حزبی دیده نشده است.

انتظار حکم امیر اعلیحضرت اگر این روزها محل تامل و اعتراض است در سابق معمول و مورد عمل بوده است.

در کتاب مردان بزرگ تاریخ آمده است:

رئیس اهل فجی از یک جاده کوهستانی عبور میکرد و پشت سرش یک دسته افراد طرفدار او راه میرفتند اتفاقاً رئیس آنها پایش لغزید و به زمین افتاد تمام طرفداران او که پشت سر او بودند خود را بر زمین انداختند جزیکنفر که از این پیروی غلط ناراحت شد ولی دیگران او را به بباد انتقاد گرفتند که مگرتو از رئیس بهتر و بیشتر میفهمی.

چون زتلی بر جهد یک گوسفند گله گله گوسفندان می جهند

اکنون هم کسانی که قدری لوس و پرتوقع هستند وقتی با کسی قهر و یا با موضوعی مخالفت میکنند انتظار دارند که دوستان او هم همان رویه را اتخاذ کنند گفته شده که اسبهای درشکه هم وقتی یکی از آنها رم میکند تصور میکنند که دیگر اسبان هم باید رم کنند ولی بهر تقدیر تربیت دموکراسی حکم این توقع را مردود میداند.

ایستادگی و مقاومت سلطنت طلبان چرا؟

ممکن است خواننده این تحریر را با این پرسش مواجه سازد که چرا سلطنت طلبان نسبت به انحرافات عقیدتی اعلیحضرت حساسیت دارند تا جایی که حساسیت آنان موجب اصرار و مقاومت بیشتر اعلیحضرت گردیده و موضوع خاص مصاحبه ها گردیده است.

انسان ها بطور طبیعی با همفکران، هم کیشان، و دارندگان عقاید سیاسی و فرهنگ های مشترک یک رابطه قلبی و عاطفی دارند که برای انسان سخت و ناگوار است که این رابطه گسیخته شود.

هنگامیکه یکی از افراد هم عقیده و یا هم کیش از عقیده و کیش خود عدول میکند و یا در مسیر عدول قرار میگیرد، بطور طبیعی همفکران و طرفداران او تلاش میکنند که حرکت انحرافی او را متوقف و بقانمه اعتقادی خود بازگشت دهند.

عدول اعلیحضرت از سوگند سلطنت و اعتقاد به حقانیت قانون اساسی و مشروعیت و تداوم اجرائی آن برای سلطنت طلبان طرفدار حقانیت قانون اساسی مشروطه بسیار سخت و ناگوار بود و هست و آنها به حکم اعتقادی که دارند تلاش کرده و میکنند و با اعتراض، انتقاد، نقد و تجزیه، بحث و گاه گله گذاری و امثال آن، میخواهند حرکت انحرافی اعلیحضرت را شاید متوقف کنند و اینجاست که این عمل موجه و طبیعی طرفداران اعتقادی اعلیحضرت، متأسفانه خوشایند اعلیحضرت که بسیار دمکرات [!] هستند قرار نمیگیرد. و برایشان گران میآید و بر مقاومت اعلیحضرت درصالت دادن به نظرات خودشان افزوده میشود و از آنجاکه مصاحبه کنندگان با اعلیحضرت **غالباً مخالف سلطنت هستند و به اهمیت موضوع آگاهند در هر فرصتی تکرار مطلع مینمایند و اعلیحضرت هم برسبیل عادت باتاکید بر موضوع به خواست های شیطانی مصاحبه کننده تجدید حیات میدهند.**

در سال ۱۳۸۲ در مصاحبه آقای میبیدی با اعلیحضرت، همین سوال خانم الهه بقراط با اعلیحضرت مطرح شد و اعلیحضرت هم پاسخ معروفشان را که در عبارت «من با آنها کاری ندارم» رابیادگار دفتر مبارزه سیاسی ایرانیان نهادند سنگ در رسه شماره تحت عنوان دفاع عاق شدگان به بیانات اعلیحضرت عرض پاسخ داشته است که علاقمندان میتوانند به شماره های اول اردیبهشت - ۱۵ اردیبهشت و اول خرداد ماه سال ۱۳۸۲ رجوع فرمایند.

«روزنهم آبان ۱۳۵۹ بر اساس تقویم ایرانی من بر اساس قانون اساسی ایران جانشین پدرم خواهم شد. این یک اصل قانونی است که هیچکس نمیتواند تغییری در آن بدهد.....»

«در اینجا مایلم از ایجاد سوء تفاهم جلوگیری کنم که قانون اساسی پیش بینی نکرده که اصل سلطنت به سوال گذاشته شود. ایران یک کشور پادشاهی است که در آن پسر جانشین پدر میشود بنابراین امکان هیچ سوء تفاهم و یاسوی تعبیری نباید وجود داشته باشد...»

«وظیفه من اصولاً مبتنی بر قانون اساسی مشروطه است و این راهی است که ما و تمام مشروطه خواهان ایران بعنوان تنها راه نجات مملکت خود به آن اعتقاد داریم و مبتنی بر قانون اساسی و متمم آن است ...»